

رضاشاه



دکتر خسرو سعیدی

نکته‌هایی از خاطرات اللهیار صالح

گزارش

۱- درآمد

یکی از وقایع مهم یک قرن اخیر ایران، کودتای رضاخان میرپنجه (میرپنج) در سوم اسفند ۱۲۹۹ می‌باشد که در نتیجه‌ی آن پادشاهی قاجاریه منقرض و سلطنت، حدود چهار سال بعد، به سردار سپه یا همان فرمانده کودتا محوّل گردید و سلسله‌ی پهلوی تأسیس و بانسی این سلسله و فرزندش، تا ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، حکومت کردند.

در سوم اسفند ۱۲۹۹، احمدشاه قاجار سلطان بود که پس از سلطه‌ی حکومت کودتا، از ایران خارج گردید و زندگی در فرانسه را برای بقیه‌ی عمر به بازگشت به ایران ترجیح داد. قصد ما نوشتن تاریخ ولو خیلی مختصر آن ایام نیست و در این مورد کتاب‌های متعدد با نگاه از زوایای مختلف تألیف شده است، اما از تعریف شاهدان آن روزگار و حادثه‌ی کودتای رضاخان میرپنج (و رضاشاه پهلوی بعدی) خاطرات کوتاهی را از **اللهیار صالح**^۱ نقل می‌کنیم.

۲- خاطرات شب کودتا

«روزی که کودتای اسفند ۱۲۹۹ در تهران اتفاق افتاد، نیمه‌های شب مقارن

یادداشت سردبیر

در شماره‌ی پیشین مجله‌ی حافظ، دو مقاله یکی با عنوان «بازتاب کودتای اسفند ۱۲۹۹ در تاریخ معاصر ایران» (به قلم سرلشکر ناصر فرید) و دیگری با عنوان «برآمدن رضاشاه و تحولات فرهنگی، سیاسی و اجتماعی» (به قلم سردبیر) منتشر کردیم. چاپ این مقالات، بیانگر اعتقاد ما به اهمیت نقش رضاشاه پهلوی در تاریخ معاصر ایران است. به باور ما، رضاشاه پهلوی یکی از تأثیرگذارترین پادشاهان ایران در طول تاریخ بود و هرچه زمان بگذرد نقش اساسی او در تغییر و تحول اجتماعی، فرهنگی، دیوانی و اقتصادی ایران روشن‌تر خواهد شد.

برآمدن رضاشاه - البته - در نتیجه‌ی برکشیدن او به دست انگلیسی‌ها بود، اما او هم بنابر طبیعت استبدادی فردی و ابعاد شخصیتی خویش و هم به اقتضای علاقه‌مندی‌اش به استقلال ایران به قدر امکان خود کوشید که مأمور مطیع انگلستان نباشد. خدمات او در جلوگیری از تجزیه‌ی ایران از یکسوی، تأسیس نهادهای دیوانی و دادگری (بویژه تأسیس عدلیه) و نهادهای آموزشی و فرهنگی (بویژه تأسیس دانشگاه) و جلب همکاری او با نخبگان عصر (بویژه محمّدعلی فروغی، حکمت، تقی‌زاده و نظایر ایشان) از سوی دیگر حائز اهمیت است. شاید بتوان گفت که رضاشاه پس از این‌که قرارداد نفت انگلیس بر او تحمیل شد و در نتیجه تیمورتاش کشته و داور مجبور به انتحار گردیدند، «عوض» شد. رضاشاه با برکنار کردن رجال قدر اول سیاسی و فرهنگی، خود را آماج خطرات خارجی کرد. هرچه باشد این پرونده‌ی تاریخی هنوز باز است و خاطرات اللهیار صالح، فتح بابی بیش نیست.

واقعه‌ی کودتا، در خانه‌ی مرا زدند و پس از پرس‌وجو، معلوم شد مرحوم سعدالدوله^۲ قصد آن را داشته است که به اتفاق من برود و در سفارت امریکا متحصّن شود. البته من از جریان کودتا کاملاً بی‌اطلاع بودم و به پیغام سعدالدوله وسیله‌ی کسی که حامل آن بود، جواب رد دادم. نیمه‌های شب گذشت و نزدیکی‌های صبح صدای تیر و تفنگ در شهر شنیده شد. هنوز هم نمی‌دانستم چه وقایعی در شرف وقوع می‌باشد، بی‌اطلاعی از اتفاقات ادامه داشت. از منزل خود واقع در کوچه‌ی حمام وزیر، خیابان شاه‌آباد، عازم سفارت^۳ شدم.

۳- صبح روز کودتا

در ابتدای کوچه در خیابان شاه‌آباد، مشاهده کردم اعلامیه‌ای روی دیوار نصب شده و مردم پای دیوار ایستاده‌اند و آن را می‌خوانند، عنوان اعلامیه‌ی مزبور عبارت از: «حکم می‌کنم»^۴ بود و امضای زیر اعلامیه رضاخان (میرپنج). بعد از خواندن این اعلامیه بود که متوجه شدم واقعه‌ی بس مهمی در شهر اتفاق افتاده، ولی اثر به‌خصوصی از این جریان در شهر مشاهده نمی‌شد، تا این‌که از خیابان اسلامبول



گذشته، به خیابان فردوسی فعلی که آن وقت به علاءالدوله معروف بود، رسیدم که در آنجا مشاهده کردم که چند نفر قزاق دنبال مرحوم سیدحسن مدرس که یکی از رهبران آزادی خواهان آن موقع بود، افتاده و معظم‌له را با تندی و خشونت به طرف بالای خیابان می‌برند.

مشاهده کردم که خشونت و عجله به حدی است که حتی موقعی که یک لنگه از نعلین آن مرحوم از پای او خارج شد، به او اجازه ندادند بایستد و نعلین خود را در پایش کند، مرحوم مدرس هم با لهجه‌ی غلیظ اصفهانی به قزاق‌ها و فرماندهان آن‌ها با صدای بلند بد می‌گفت و آن‌ها را لعنت می‌کرد.

۴- حضور رضاخان در سفارتخانه

همین که من به سفارت رسیدم (محل سفارت، خانه‌ی سردار معتضد بود که اکنون محل کلوپ تهران و معروف به کلوپ انگلیسی‌ها نیز می‌باشد) مشاهده نمودم که به‌جای ژاندارم‌ها که هر روز مأمور حفاظت سفارت بوده‌اند، عده‌ای قزاق از سفارت نگهبانی می‌کنند و وزیر مختار در دالان سفارت با پیژامه و رب دشامبر منتظر من می‌باشد، وزیر مختار که او هم ظاهراً از

جریان کودتا بی‌اطلاع بود، به محض برخورد با من می‌گوید: «دیشب هوا تاریک بود که وکیل ژاندارم‌های سفارت، در اتاق را زد و مرا از خواب بیدار کرد و چون زبان هم را نمی‌فهمیدیم، مرا پایین تا در سفارت برد و آنجا مشاهده کردم یک افسر بلند قد قزاق نفرات ژاندارم را مرخص نموده و به‌جای آن‌ها مأمورین قزاق را گذاشته است و این افسر منتظر من (وزیر مختار) بود تا ماوقع را برای من شرح دهد و چون هیچ یک زبان هم را درک نمی‌کردیم، افسر قزاق با تبسم و قیافه‌ی دوستانه به من حالی کرد که چیز مهمی نیست و نگران نباشم.»

من برای وزیر مختار مشاهدات نیمه‌شب و سحرگاه خود را که پیش خدمت سعدالدوله به منزلم رفته، هم‌چنین موضوع اعلامیه‌ی سرِ کوچه‌ی حمام وزیر و دستگیری مرحوم مدرس را شرح دادم. در این ضمن، اشخاص دیگر یعنی کسانی که اغلب با سفارت مراد داشتند و وزیر مختار را در جریان امور می‌گذاشتند، از ایرانی و غیرایرانی، به سفارت آمدند و وزیر مختار از واقعه‌ی کودتا مستحضر نمودند و به زودی معلوم شد که آن صاحب منصب قزاق که قراولان در سفارت را عوض کرده، شخص امضاءکننده‌ی اعلامیه (اعلامیه‌ی «حکم می‌کنم»)، یعنی همان رضاخان (میرپنج) بوده که بعداً به سردار سپه ملقب گردید و بعد از مدتی کوتاه هم به مقام سلطنت رسید و نیز معلوم شد رضاخان همین عمل را در سفارتخانه‌های دیگر نیز انجام داده، یعنی برای جلوگیری از بروز واقعه‌ی سوء، به جای اعزام افراد زیردست، شخصاً به تمام سفارتخانه‌ها رفته و مأمورین ژاندارم را با افراد قزاق معاوضه کرده است.

۵- آلت دست بودن سید ضیاء

از خاطرات آقای صالح راجع به آن قسمت از مدت خدمت در سفارت امریکا که مصادف با پنج سال اول زمامداری رضاشاه بود، چند مطلب به ترتیب قابل ذکر می‌باشد:

«با این که بلافاصله بعد از کودتای ۱۲۹۹، آقای سید ضیاءالدین طباطبایی به مقام ریاست وزرای رسید و «میرپنج رضا» فقط عنوان وزارت جنگ را به خود اختصاص داد، ولی از همان روزهای نخست، کاملاً معلوم و مبرهن بود که شخص مقتدر و نیرومند کودتا، همان میرپنج رضا بوده است و آقای سید ضیاءالدین هرچند تظاهر به قدرت می‌کرد و دستورهای گرفتن و بستن این و آن را می‌داد، برای ناظران امور تردیدی نبود که از آقا سید ضیاءالدین به‌طور موقت و به‌منظورهای سیاسی استفاده می‌شود و سرانجام وزیر جنگ کودتا هم‌چنان که در باطن صاحب قدرت بود، در ظاهر نیز به‌زودی زمامدار مطلق مملکت خواهد گردید.

آقای صالح خوب به خاطر دارد که در مهمانی‌های رسمی دولت، حتی در اولین ضیافتی که آقا سید ضیاءالدین طباطبایی برای معرفی خود به سفرای خارجی ترتیب داده بود، تمام افکار حضار متوجه همان افسر بلند قد قزاق بود که شب کودتا قراولان سفارتخانه‌ها را از ژاندارم به قزاق تبدیل کرده بود و به‌جای این که افراد کور دیپلماتیک به گرد آقا سید ضیاءالدین جمع شوند، همگی سعی داشتند به‌طریقی خود را با رئیس‌الوزراء آینده نزدیک کرده و توجه او را به سوی خود جلب نمایند. علاوه بر این



در مسائل جاری کشور نیز خارجی‌ان به‌خصوص وزراء مختار هر مطلبی که داشتند و می‌خواستند نتیجه‌ی فوری به‌دست آورند، مستقیماً به رضاخان مراجعه می‌کردند و او هم بلافاصله تکلیف ردّ و قبول مطلب را معین می‌کرد و هیچ‌کس جرأت آن را نداشت که در مقابل تصمیم وی غیر از اطاعت و احترام حرفی بر زبان آورد و عملی انجام بدهد.

۶- نصرت‌الدوله

آخرین سفری که مستر کالدول، وزیر مختار امریکا، به اتازونی کرده بود، به خواهش بعضی از رجال آن وقت ایران، برای هر یک از آن‌ها یک اتومبیل سواری سفارش داد، از جمله‌ی این رجال یکی هم شاهزاده فیروز میرزا نصرت‌الدوله بود. موقعی که شاهزاده نصرت‌الدوله به زندان کودتا افتاد، هنوز تمام یا قسمتی از قیمت اتومبیل را مدیون بود و وزیر مختار امریکا برای مطالبه‌ی قیمت اتومبیل مجبور شد روزی به اتفاق آقای صالح به زندان آن وقت اداره‌ی قزاق‌خانه که نزدیک عشرت‌آباد فعلی و قصر قاجار واقع بود، بروند. وقتی که وارد شدند (یک نفر افسر قزاق هم به‌اتفاق وزیر مختار وارد شده بود)، شاهزاده فرمانفرما و شاهزاده سالار لشگر پدر و برادر نصرت‌الدوله را نیز در همان زندان محبوس دیدند و شاهزاده فرمانفرما درصدد آن درآمد که از وجود وزیر مختار برای خلاصی خود و پسرانش از زندان بهره‌برداری نماید، ولی در میان صحبت، شاهزاده نصرت‌الدوله حرف پدر را قطع کرد و با خشونت گفت: فعلاً موقع این حرف‌ها نیست و پس از این‌که موضوع قیمت اتومبیل مطرح شد، شاهزاده نصرت‌الدوله به وزیر مختار گفت: پول من در بانک شاهنشاهی است و بانک‌های خارجی معمولاً به چک‌هایی که امضاءکننده‌ی آن‌ها در زندان باشد، ترتیب اثر نمی‌دهند.

این دو نکته از ملاقات با زندانیان کودتا، هرچند به ظاهر ممکن است مطالب



سید ضیاءالدین طباطبایی

بی‌اهمیتی جلوه نمایند، ولی یکی از جهت نشان دادن تفاوت شخصیت نصرت‌الدوله و پدرش و دیگری از لحاظ اهمیتی که بانک شاهنشاهی به حفظ منافع مشتریان خود می‌داد، در خاطر آقای صالح باقی مانده است.»

حکم می‌کنم:

ماده‌ی اول - تمام اهالی شهر تهران باید ساکت و مطیع احکام نظامی باشند.

ماده‌ی دوم - حکومت نظامی در شهر برقرار و از ساعت ۸ بعدازظهر غیر از افراد نظامی و پلیس مأموران نظامات شهر، کسی نباید در معابر عبور نماید.

ماده‌ی سوم - کسانی که از طرف قوای نظامی و پلیس مظنون به اخلال آسایش و انتظامات واقع شوند، فوراً جلب و مجازات سخت خواهند شد.

ماده‌ی چهارم - تمام روزنامه‌جات و اوراق مطبوعه تا موقع تشکیل دولت به کلی موقوف و برحسب حکم و

اجازه که بعد داده خواهد شد، باید منتشر شوند.

ماده‌ی پنجم - اجتماعات در منازل و نقاط مختلفه به کلی موقوف و در معابر هم اگر بیش از سه نفر گردهم باشند، با قوه‌ی قهریه متفرق خواهند شد.

ماده‌ی ششم - درب تمام مغازه‌های شراب‌فروشی و عرق‌فروشی، تناتر و سینما و فتوگرافی‌ها و کلوپ‌های قمار باید بسته شود و هر مست که دیده شود، به محکمه‌ی نظامی جلب خواهد شد.

ماده‌ی هفتم - تا زمان تشکیل دولت، تمام ادارات و دوائر دولتی، غیر از اداره‌ی ارزاق تعطیل خواهند بود. پست‌خانه، تلفن‌خانه، تلگراف‌خانه هم مطیع این حکم خواهند بود.

ماده‌ی هشتم - کسانی که در اطاعت از مواد فوق خودداری نمایند به محکمه‌ی نظامی جلب و به سخت‌ترین مجازات‌ها خواهند رسید.

ماده‌ی نهم - کاظم‌خان به سمت کماندانی شهر انتخاب و معین می‌شود و مأمور اجرای مواد فوق خواهد بود.

۱۴ جمادی‌الثانی ۱۳۳۹

رئیس دیویزیون قزاق اعلیحضرت اقدس شهریاری و فرمانده کل قوا - رضا

پی‌نوشت‌ها

- ۱- زندگی‌نامه‌ی اللهیار صالح، چاپ دوم، آذر ۱۳۸۲، تألیف خسرو سعیدی، نشر عرفان (محمدابراهیم شریعتی افغانستانی).
- ۲- جوادخان سعدالدوله از رجال صدر مشروطیت و وزیر امور خارجه در کابینه‌ی مُشیرالدوله.
- ۳- منظور سفارت امریکاست که مرحوم صالح آن موقع مترجم و منشی سفارت بود.
- ۴- به نقل از تاریخ بیست ساله‌ی ایران، جلد اول، تألیف و نگارش حسین مکی.